

چاپ جدید روضة الصفا تصحیحی برگزیده یا اثری نیازمند تصحیح؟!

محمّد باهر^{**}

روضة الصفا فی سیره الانبیاء و الملوك و الخلفاء /
تألیف میرخواند، خوامیر، هدایت؛ به تحشیه و تصحیح
جمشید کیان فر - تهران: اساطیر، ۱۳۸۰؛ ۱۰ جلد در
۱۵ مجلد.

شپوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

اشاره

روضة الصفا فی سیره الأنبياء و الملوك و الخلفاء از مشهورترین کتب تاریخ عمومی به زبان فارسی است که آن را محمد بن خاوند شاه معروف به میرخواند (۸۳۷-۹۰۳ ق) به رشته تحریر در آورده است. میرخواند در این کتاب از حوادث تاریخ جهان، از آغاز آفرینش تا روزگار خود - یعنی دوران حکومت سلطان حسین بایقرا (۸۴۲-۹۱۱ ق) - سخن گفته است و چون دست اجل او را از اتمام این اثر باز داشت، نوه دختری اش

** کارشناس ارشد ادبیات عرب.

غیاث‌الدین خواند میر (۸۸۰-۹۴۲ق) به تکمیل کار جدّ خویش اهتمام ورزید و کار او را از شرح تاریخ زندگانی سلطان حسین بایقرا تا حوادث تاریخی سال ۹۲۹ق ادامه داد. پس از خواند میر نیز رضاقلی‌خان هدایت (۱۲۱۵-۱۲۸۸ق) تکمله‌ای بر روضه الصفا با عنوان روضه الصفاى ناصرى نگاشت و حوادث تاریخی را از آغاز حکومت صفویه تا سال ۱۲۷۰ق، یعنی هفتمین سال پادشاهی ناصرالدین شاه (۱۲۴۷-۱۳۱۳ق)، شرح داد.

روضه الصفا تا به حال بارها در هند و ایران به چاپ رسیده و به دلیل اهمیت آن بخشهایی از آن نیز به زبانهای گوناگون ترجمه شده است.^۱ از چاپهای این اثر در ایران چاپ سنگی ده جلدی هدایت از جمله چاپهای قابل اعتنا به شمار می‌رود.^۲ به جز چاپ هدایت، چاپ سربی این اثر به سال ۱۳۳۸-۱۳۳۹ش نیز که با مقدمه مرحوم عباس پرویز منتشر شده، حائز اهمیت می‌باشد.

مرحوم دکتر زریاب خوبی هم تلخیص و تهذیبی از روضه الصفاى میرخواند را در دو جلد به سال ۱۳۷۵ش منتشر کرده است که این اثر هم در نوع خود اثری ارزشمند و در خور توجه است.

چاپ جدید این اثر نیز در پانزده مجلد - شامل روضه الصفاى میرخواند، تکمله خواند میر، و روضه الصفاى ناصرى جدید روضه الصفا را به دست آورد تا با مطالعه آن نکته‌هایی بدیع و آموزنده برای کارهای تحقیقی خود فراگیرد. اما با مطالعه جلد نخست این اثر، آن اشتیاق به سردی گرایید و آن پیش‌فرضها و گمانه‌ها جای خود را به افسوس و تأسف داد. زیرا توجیهی برای ضعفهای تحقیقی اثر و اغلاط و بدخوانیهای آن پیدا نمی‌کرد، و در عین حال علت اعتنای جمعی از صاحب‌نظران و فرهیختگان را به آن و انتخاب آن به عنوان کتابی برتر در حوزه تاریخ نمی‌یافت. این افسوس و تأسف آن‌گاه فزونی یافت که نگارنده دریافت مصحح محترم پیش از یک دهه از عمر گرانبمایه خویش را صرف تصحیح این اثر کرده و حتماً در این راه سختیها و مشقاتی را نیز به جان خریده است. البته نویسنده این سطور نه قصد دارد زحمات مصحح سخت‌کوش این اثر را نادیده بگیرد، و نه در داوری خود بر اساس پیش‌فرضهای گفته شده، و یا به عبارتی دیگر عوامل بیرونی، به قضاوت بنشیند. از همین رو در این مقاله سعی شده است با بررسی مقدمه مصحح و چگونگی تصحیح این اثر و نیز ذکر پاره‌ای از اغلاط و نارساییهای متن آشکار نماید که در تصحیح آن تا چه اندازه توفیق حاصل شده است و

آیا می‌توان به عنوان متنی قابل اعتماد به آن نگریست، یا اینکه همواره باید مراقب بود تا در دام خطاهای آن گرفتار نیامد؟

بر همین اساس گفتنی است آنچه در این مقاله بررسی و ارزیابی می‌شود، تنها جلد نخست این اثر است و تمام مطالبی که در اینجا نقل می‌گردد از همین جلد خواهد بود و گمان می‌رود همین مقدار برای رسیدن به پاسخ این پرسش کافی باشد.

روش تصحیح

□ مصحح محترم در باره روش تصحیح خود می‌نویسد: «از آغاز بر آن بودم که در تصحیح نخست اختلاف نسخ را در پانوشتها ضبط کنم و صرفاً به روش تصحیح منقح اکتفا کنم، اما کثرت نسخ خطی و اختلاف در اثر کثرت نسخه‌برداری، بر آن شدم که روش صرف تنقیح را تعدیل کرده از منابعی که مؤلف در تألیف سود جسته بهره‌مند شوم».^۳

۱. صرف نظر از نارسایی نثر مصحح - که در جای جای مقدمه دیده می‌شود - و نیز صرف نظر از ابهامی که در منظور مصحح از «روش تصحیح منقح» وجود دارد، باید گفت: اگر به راستی کثرت نسخ خطی و اختلاف در اثر کثرت نسخه‌برداری می‌توانست دلیلی برای کنار نهادن تمامی نسخه‌های موجود از یک اثر باشد، در این صورت کدام یک از آثار ارزشمندی که به دلیل اهمیت آنها غالباً دارای نسخه‌های متعددی است، تصحیح و منتشر می‌شد و آیا دیگر آثار ارزشمند بزرگان علم و ادب این مرز و بوم همچون حافظ، فردوسی، مولوی، سعدی، نظامی، خواجه نصیرالدین طوسی، ابن سینا، ملاصدرا، فارابی و ... تصحیح و منتشر می‌شد؟

از دیگر سو، اگر دلیل مصحح محترم برای نادیده گرفتن نسخه‌های خطی قابل قبول باشد، آیا می‌توان کاری را که در مورد این اثر صورت گرفته، «تصحیح» نامید؟

نیازی به گفتن نیست که در واقع بخش مهمی از فرایند تحقیق متون، شناسایی صحیح‌ترین و قابل اعتمادترین نسخه‌های خطی موجود از اثر است و پژوهشگر این گونه متون باید با ملاکهایی که برای شناسایی نسخه‌های قابل اعتماد وجود دارد نسخه و یا نسخه‌هایی را تهیه کند و بر این اساس به کار خود ادامه دهد و در این فرایند استفاده از تمامی نسخ موجود آن اثر نه ضرورتی دارد و نه شاید امکان‌پذیر باشد.

از این رو باید گفت: آنچه را که مصحح محترم در مورد این اثر انجام داده به هیچ رو

نمی‌توان «تصحیح» به معنای مصطلح نامید.

۲. مؤلف در تألیف این اثر از منابع زیادی استفاده کرده است و مصحح نیز در کار خود ضمن «تعدیل روش صرف تنقیح»! از این منابع بهره برده است. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که: آیا بهتر نبود به هنگام استفاده از این منابع و تطبیق متن روضه الصفا با آنها دست کم به مشخصات آنها در پاورقی اشاره می‌شد و بدین ترتیب ضمن فراهم کردن زمینه‌ای مناسب برای اهل تحقیق به منظور مراجعه به آن منابع، اثری محققانه‌تر و مستندتر به خوانندگان ارائه می‌گردید؟^۴

به هر حال باید افزود خودداری از مأخذیابی در مورد کتابی چون روضه الصفا که مؤلف در جای جای آن به منابع مورد استفاده خود تصریح کرده است و بسیاری از این منابع نیز چاپ شده و در دسترس می‌باشد، نمی‌تواند چندان مورد پذیرش متن پژوهان و صاحب نظران باشد و این نیز نقطه ضعف دیگری برای این اثر به شمار می‌رود.

□ مصحح محترم در ادامه می‌گوید: «در بازنویسی متن برای حروفچینی رسم الخط امروزی رعایت شده است».^۵

اینکه مصحح محترم برای رسم الخط امروزی چه تعریفی دارد و آیا اصولاً رسم الخط فارسی به آن پایه از وحدت رویه در میان ادیبان و زبان‌شناسان رسیده است که ما بتوانیم بی‌هیچ تعریفی از رسم الخط امروزی آن را به کار ببریم، خود سخن مستقلی است که البته صاحبان فکر و اندیشه در جای خود بسیار به آن پرداخته‌اند و در این مقال مجال پرداختن به آن نیست، اما هر تعریفی که برای رسم الخط امروزی داشته باشیم، بدون تردید یکدستی در نگارش از ارکان اصلی آن به شمار خواهد رفت و اصولاً «رسم خط» بدون این رکن تحقق پیدا نمی‌کند، تا چه رسد به نوع امروزی‌نش. به عبارتی دیگر به کار بردن یک واژه به صورت‌های گونه‌گون نه با نوع امروزی رسم الخط سازگار است و نه با نوع دیروزی‌نش. از این رو نگارش واژگان زیر که به صورت‌های مختلف آمده حکایت از هرج و مرج در رسم الخط به کار رفته در این کتاب دارد و این هرج و مرج چیزی است که نه از صفحه نخست بلکه از عنوان کتاب آغاز شده است؛ چه آنکه روی جلد در نام این اثر «الانبياء» با همزه و «الخلافا» بدون همزه آمده، و علاوه بر رسم الخط گیومه‌ای نیز برای میرخواند باز شده که فراموش شده بسته شود. البته شاید این اشکال متوجه مصحح محترم نباشد، ولی به هر حال برای خواننده دقیق و اهل فن جای شگفتی دارد:

جهة (۲۳۵)، جهت (۲۴۹)، بجهت (۲۶۰)، به جهت (۱۸)، بجهة (۳۷)، به جهة (۵۲) /
 حقیقة (۶۶)، حقیقت (۱۴۱) / هرون (۳۰۲)، هارون (۲۸۶) / اسحق (۱۴۹)،
 اسحاق (۱۴۹) / اسمعیل (۱۵۱)، اسماعیل (۱۶۹) / توریت (۵۲)، تورا (۲۶۷)،
 تورات (۳۸۴)، توریة (۳۷۰) / کبرا (۱۵۴)، کبری (۱۵۴) / خوانسالار (۲۲۷)، خوان
 سالار (۲۲۷)، خونسالار (۲۲۲) / سالها (۲۹)، سالها (۲۴۱) / اولوالعزم (۷۶) /
 مقتضای (۶۱)، مقتضی (۶۷) / مسألئت (۶۲)، مسألئت (۷۱) / بجا می آورد (۴۵)، به جای
 می آورد (۴۵) / به جانب (۴۳)، بجانب (۴۳) / به واسطه (۱۴۰)، بواسطه (۲۹) / به
 غایت (۳۶۳)، بغایت (۲۴۶) / بمثابه ای (۱۲۸)، به مثابه ای (۷۳) / بغیر از (۱۲۹)، به غیر
 از (۱۳۰) / بقتل آمده (۲۸)، به قتل آمد (۴۰۲) / بقول (۳۷)، به قول (۷۰) / جنّت
 المأوی (۱۷۲)، جنّت المأوا (۵۲) / قضایاء گذشته (۷)، قضایای گذشته (۲۵) /
 اغواء (۶)، اغوا (۳۸) / اشیاء (۲۶)، اشیا (۶۱) / انبیاء (۴)، انبیا (۷) / ندایی (۳۹۷)،
 ندائی (۳۹۸) / عالم تر (۳۴۶)، عالمتر (۳۴۶) / آن گاه (۶۷)، آنگاه (۱۳۰) / تورا (۶۴)،
 ترا (۱۳۰) / اسحاق ام (۳۹۸)، یعقوب ام (۳۹۸)، ابراهیم ام (۳۹۸) / حیوة (۵)، حیات (۸) /
 عالی مقدار (۱)، عالیمقدار (۱۷) / آن که (۵۱)، آنکه (۵۱) / در اثناء (۲۹)، در
 اثنا (۶۱) / اینکار (۲۲۴) / آن کار (۲۲۶) / قلیل البضاعة، عديم الاستطاعت (۱۸۵)،
 موفور الاستقامت (۱)، موزون السریرة (۴۶) و ...

□ مصحح محترم می گوید: «در کلیه مجلدات متن، نقطه گذاری به شیوه رایج و متداول امروزی در نگارش رعایت شده».^۶

در مورد نقطه گذاری نیز باید گفت: متأسفانه تلاش مصحح در این بخش چندان با توفیق همراه نبوده و همچون دیگر بخشهای کتاب چنین به نظر می رسد که «شیوه رایج و متداول امروزی» جای خود را به هرج و مرج، بی قاعدگی و بی نظمی داده است؛ چه آنکه در این بخش در استفاده از علائم نقطه گذاری همچون نقطه، دو نقطه، علامت پرسش و ... گاه افراط و گاه تفریط شده و گاهی نیز این گونه علائم نابجا به کار رفته است. از جمله کاربردهای نابجای این علائم، می توان به موارد زیر اشاره کرد:

— استفاده از علامت پرسش در جملات خبری، مانند: ص ۶۴، س ۱۵ / ص ۹۲، س ۴ / ص ۱۰۶، س ۱۳ / ص ۱۲۲، س ۶ / ص ۲۴۷، س ۲؛

— استفاده از نقطه در جملات پرسشی، مانند: ص ۱۵۳، س ۹ / ص ۲۰۱، س ۳؛

— استفاده از نقطه پیش از پایان جمله، مانند: ص ۱۲، س ۱-۲ / ص ۵۷، س ۱۴ /

ص ۲۷۷، ص ۴ / ص ۲۸۷، ص ۹ / ص ۲۹۴، ص ۲۷؛

— خودداری از نقطه گذاری در پایان جمله، مانند: ص ۱۵، ص ۱۳ / ص ۳۰، ص ۴ / ص ۴۰، ص ۶ / ص ۷۶، ص ۱۷؛

— استفاده از دو نقطه پس از واژه «گفت» و پیش از «که» به صورت «گفت: که»، مانند: ص ۳۹۸، ص ۹ / ص ۴۰۴، ص ۲ / ص ۴۰۷، ص ۱۸.

□ مصحح محترم در ادامه روش تصحیح در بندی جداگانه می نویسد: «کلمات ترکیبی در حدی که به اصل کلمه لطمه وارد نشود جدا نوشته شده است».^۷

ناگفته پیداست که مسئله پیوسته یا جدانویسی یکی از بخشهای مهم و یا به عبارتی، مهم ترین بخش رسم الخط است و چیزی جدای آن نیست که لازم باشد به شکلی مجزا به آن پرداخت و به عنوان یکی از کارهای انجام شده روی متن از آن یاد کرد.

□ مصحح محترم می افزاید: «نسخه اساس با نسخه بدلها و چاپ سنگی مقایسه شده و اختلاف نسخ در صورت فاحش بودن در پانویسها ذکر شده است».^۸

جای بسی شگفتی است که مصحح محترم پس از آنکه در سطور قبل به خودداری از مراجعه به نسخه های خطی اثر اشاره کرده، در اینجا از «نسخه اساس» و «نسخه بدلها» و «اختلاف نسخ» سخن می گوید و چنین است که وی با اصرار دارد اثر خود را بدون در نظر گرفتن اصول اولیه تصحیح و به کارگیری لوازم این فن، «تصحیح» بنامد و یا اینکه برای مصطلحات این فن معنایی تازه ابداع نماید!

در پایان این بخش از مقاله باید افزود: از آنجا که در کار تصحیح، رفع ابهامات و توضیح واژگان نامأنوس می تواند به خوانندگان علاقه مند برای درک بهتر و عمیقتر متن کمک کند، چنین به نظر می رسد که اگر این اثر از این ویژگی برخوردار می بود دست کم می توانست برای این خوانندگان سودمندتر باشد. این در حالی است که حد اقل انتظار خواننده از واژه سنگین «تحشیه» بر روی جلد این است که اگر با حواشی عالمانه اساتید فقیدی چون مرحوم علامه محمد قزوینی، مرحوم محدث ارموی و مرحوم استاد همایی روبه رو نمی شود، دست کم در آنها اطلاعاتی بیابد که وی را از مراجعه به منابع بی نیاز گرداند و ابهامات متن را بر طرف کند، بگذریم از اینکه برخی از حواشی مصحح محترم خود نیز نیازمند توضیح است.^۹

در همین راستا گفتمی است که بخش عمده حواشی مصحح گرامی به ترجمه آیات متن اختصاص دارد و چنانچه هدف از این کار آشنایی خواننده با معنای آیه به منظور

درک بهتر متن باشد، باید گفت در این صورت ترجمه روایات و عبارتهای عربی متن، ضرورت بیشتری می داشت؛^{۱۰} چه آنکه اولاً مؤلف خود در بسیاری از موارد پس از آیه به معنای آن اشاره کرده است، و ثانیاً در دسترس بودن ترجمه های گونه گون از قرآن، مراجعه و فهم معنای آیات را برای هر خواننده ای به راحتی امکان پذیر کرده است.

آیات، روایات و عبارتهای عربی

بخش آیات، روایات و عبارتهای عربی این کتاب از پر غلط ترین بخشهای آن به شمار می رود و در کمتر جایی دیده می شود که عبارتی عربی کاملاً بی غلط و خالی از اشتباه باشد و این اشتباه هم در ضبط نادرست واژگان و هم در اعراب گذاری و حرکت گذاری نابجا خود را نشان می دهد. نوع اغلاطی که در این بخش به چشم می خورد حکایت از آن دارد که ناآشنایی با زبان عربی در به وجود آمدن این سهوها و خطاها نقش اساسی داشته است. زیرا چنانچه آشنایی مختصری با این زبان وجود می داشت، لغزشهایی همچون: تنوین نهادن روی فعل و یا روی کلمه ای که دارای الف و لام است، مکسور نمودن حرف نخست فعل مضارع، حرکت گذاریهای نابجای کلمات و... پدید نمی آمد و یا دست کم تا این حد تکرار نمی شد.

افزون بر این گونه اغلاط، در ارجاع آیات نیز سهوها و لغزشهایی به چشم می خورد، به گونه ای که گاه اشاره به آیه با ذکر نام سوره و شماره آن در پاروقی فراموش شده و گاه نیز در این ارجاعات، اشتباهی رخ داده است.

نمونه ای از این لغزشها در زیر می آید:

ص ۳۵، س ۲۳: خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ.

«خَلِقَ» درست است.

ص ۴۹، س ۱۷-۱۸: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا.

اولاً در آیه «وَجَعَلَ مِنْهَا» آمده، نه «وَخَلَقَ مِنْهَا»؛ ثانیاً «زَوْجَهَا» درست است، نه «زَوْجِهَا».

ص ۶۲، س ۵: رَفَعْنَا مَكَانًا عَلِيًّا.

آیه ۵۷ سوره مریم است که به آن اشاره نشده است.

ص ۲۲۰، س ۷: وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ.

«يَوْمًا تُرْجَعُونَ...» درست است. در ضمن این عبارت بخشی از آیه ۲۸۱ سوره بقره

است که در پاورقی به آن اشاره نشده است.

ص ۲۲۰، س ۸: لَا تَقْرَبُوا الزَّانِهَانَ كَانِ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا.

«لَا تَقْرَبُوا» صحیح است. این عبارت نیز آیه ۳۲ سوره اسراء است که در پاورقی به آن اشاره نشده است.

ص ۲۲۰، س ۹: وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ.

«لِحَافِظِينَ» درست است. این عبارت نیز آیه ۱۰ سوره انفطار است و در پاورقی بدان اشاره نشده است.

ص ۲۲۶، س ۵: وَلِنَعْلَمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ.

آیه ۲۱ سوره یوسف است که به آن اشاره نشده است.

ص ۲۳۰، س ۱۸: فَأَنْسِيَهُ الشَّيْطَانُ.

«فَأَنْسِيَهُ الشَّيْطَانُ» صحیح است. این عبارت بخشی از آیه ۴۲ سوره یوسف است که

در پاورقی جای شماره آیه علامت پرسش نهاده شده است.

ص ۲۶۴، س ۱-۲: ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ [وَإِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ] يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ

عَلِيمٌ.

مصحح در تشخیص این آیه اشتباه کرده و به همین دلیل نیز داخل قلاب عبارتی را افزوده تا به زعم خود با بخشی از آیه ۲۹ سوره حدید مطابق شود و حال آنکه این آیه، بدون عبارت داخل قلاب، آیه ۵۴ سوره مائده است. افزون بر اینکه این آیه به صورت «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» آیه ۲۱ سوره حدید است، و آیه ۲۹ که در پاورقی به آن اشاره شده، اینچنین است: «... وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ».

ص ۲۷۷، س ۲۰: ارْكُضْ بِرِجْلِكَ الْيَمِينِ.

واژه «اليمين» در آیه بالا (سوره ص، آیه ۴۲) نیامده و آیه اینچنین است: «ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا» و جالب آنکه مصحح محترم به جای آنکه این واژه را از متن بردارد و به آن در پاورقی اشاره کند، برای سازگاری ترجمه آیه با آنچه در متن آمده واژه «راست» را در داخل قلاب افزوده است!

ص ۲۸۳، س ۱۹-۲۰: وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا...

این آیه، آیه ۹۴ سوره هود است و آیه ۵۸ این سوره - که در پاورقی بدان اشاره شده - «وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا...» است.

ص ۲۸۷، س ۸: انا ربُّكم الاعلیٰ.

آیه ۲۴ سوره نازعات است که در پاورقی به آن اشاره نشده است.

ص ۳۱۶، س ۲۳: اقرء کتابک.

«اقرأ کتابک» صحیح است. این عبارت، اقتباسی است از آیه ۱۴ سوره اسراء.

ص ۳۹۲، س ۱۴-۱۵: لله الامر من قبل و من بعد

«لله الامر من قبل و من بعد» درست است. این بخش از عبارت، از آیه ۴ سوره روم

گرفته شده است.

افزون بر این، به اشتباهها و لغزشهای دیگری که در این بخش به وقوع پیوسته، فهرست وار اشاره می شود (عبارت پیش از دو نقطه، عبارت نادرست متن و آنچه پس از آن آمده عبارت صحیح است):

ص هفتاد و پنج، س ۱۲: سبحان من ذکر به نسیانه: ... بنسیانه.

ص هشتاد و شش، س ۱۱: نعوذاً بالله: نعوذُ بالله.

ص ۵، س ۱۶: وانجح بالخير: وانجح بالخير.

ص ۱۱، س ۲: ما لا يدرك كله لا يترك كله: ما لا يدرك كله لا يترك كله.

ص ۲۵، س ۱۶: بك أئيب و بك أعاقب: بك أئيب و بك أعاقب.

ص ۳۰، س ۱۲: وهو اعلم الحقيقة حال: ... بحقيقة الحال.

ص ۴۲، س ۸-۹: وما يُعَدُّ من هذا القبيل ... فتُقبَلُ من احدهما ولم يُتَقَبَلُ من الآخر:

وما يُعَدُّ ... فتُقبَلُ ... ولم يُتَقَبَلُ

ص ۵۱، س ۱۵: انا علمت مخالفة الحبيب على الحبيب امر شديد: انا علمت ... امرٌ

شديد.

ص ۵۳، س ۶: ويؤيد هذا انه صاراً مأموراً: ... انه صار مأموراً.

ص ۷۳، س ۷: يا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا: يا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا.

ص ۹۳، س ۱۱-۱۲: بسم الله ... رسول رب.. الى الملاء فدَعَوْهُمْ الى الايمان و خَلَعُ

الاصنام و الأوثان ... فأهْلَكَهُمُ الرِّيحُ العَقِيمُ: رسول رب.. الى الملاء فدَعَوْهُمْ الى الايمان

و خَلَعُ الأوثان ... فأهْلَكَهُمُ الرِّيحُ العَقِيمُ.

ص ۱۰۲، س ۷: فأخذتهم الرجفة: فأخذتهم الرجفة.

ص ۱۰۹، س ۹: قلنا يا ذوالقرنين: ... ذا القرنين.

ص ۱۴۲، س ۸: راجعون: راجعون.

ص ۱۵۰، س ۹: يَا وَيْلَتَىٰ أَلِدُ وَأَنَا يَتِيمٌ فَتُكْفَرُ. ص ۱۸۵، س ۱۱: من تشبه به قوم فهو منهم: من تشبه بقوم ...
ص ۱۸۵، س ۱۳: اقْتِضَاءٌ بِسِيرَتِهِمْ وَاتِّبَاعًا بِسُنَّتِهِمْ. ص ۱۸۷، س ۱۵: يَا بَنِيَّ ... فَكِيدُوا: يَا بَنِيَّ ... فَكِيدُوا.
ص ۱۹۱، س ۱۸-۱۹: قال بعض الحكماء من لم يهجه الربيع وازهاره والمزمير و
اوتاره فهو فاسد المزاج و محتاج الى العلاج: قال بعض الحكماء: مَنْ لَمْ يَهْجُ الرِّبِيعَ ...
فهو فاسد المزاج و محتاج إلى العلاج.
ص ۱۹۳، س ۱۵-۱۶: اَتَدْرِي لِمَ فَرَّقْتُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ يُوْسُفَ ... لِأَنَّكَ خَفْتَ الذُّبَّ ... وَ
نَظَرْتَ إِلَى: اَتَدْرِي ... بَيْنَكَ وَبَيْنَ يُوْسُفَ ... خَفْتَ الذُّبَّ ... وَنَظَرْتَ إِلَى ...
ص ۱۹۵، س ۱۰: وجودك ذنب لا يُقَاسَتُ بِهِ ذَنْبُ ۱: لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبُ.
ص ۱۹۷، س ۱: ... وَلَا إِلَى يَتِيمٍ إِلَّا وَذَكَرْتَ يَتِيمِي: ... وَذَكَرْتَ يَتِيمِي.
يَتِيمٌ وَيُتَمُّ مَصْدَرٌ وَبِهِ مَعْنَى يَتِيمٍ شَدْنٌ اسْتِ.
ص ۲۰۶، س ۲-۳: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ بِقَوْمٍ
حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ.
ص ۲۱۵، س ۱۱: يَا لَيْتَ رَاحِلٌ لَمْ يَلِدْنِي: ... لَمْ تَلِدْنِي.
ص ۲۲۸، س ۲۱-۲۲: قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي ... وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ
رَأْسِي ... نَبْثًا بَتَاوِيلَهُ إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ: قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي ... وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي
أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي ... نَبْثًا بَتَاوِيلَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.
ص ۲۶۰، س ۱۲-۱۳: إِلَىٰ أَنْ قَضَىٰ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا قَدَّ قَضَىٰ وَدَعَاهُمْ إِلَىٰ قَرِيبَةٍ وَكِرَامَةٍ
بِالْكَاسِ الْآوْفِيِّ وَالْمَنْزِلِ الْآسَنِ: ... عَلَيْهِمْ ... كِرَامَةٍ بِالْكَاسِ الْآوْفِيِّ وَالْمَنْزِلِ الْآسَنِ.
آنچه گفته شد تنها بخشی از اغلاط و خطاهای عربی و ضبطهای نادرست قرآنی متن
است و در ادامه، به شمار دیگری از اغلاط اشاره ای گذرامی شود:
وَأَشْرِكُهُ: وَأَشْرِكُهُ (هشتاد و چهار) / فَأَخْرَجُ (۱) / اللُّوْحُ: اللُّوْحُ (۲۶) /
تَعْلَمُونَ: تَعْلَمُونَ (۳۰) / بِمَخْرَجِينَ: بِمَخْرَجِينَ (۶۲) / اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا: اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا (۱۲۵) /
هَلَاكُهُمْ: هَلَاكُهُمْ (۱۴۰) / مُصِيبُهَا: مُصِيبُهَا (۱۴۱) / رَبَّنَا: رَبَّنَا (۱۴۵) / تَقَبَّلْ:
تَقَبَّلْ (۱۵۸) / إِنَّ إِبْرَاهِيمَ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ (۱۶۶) / مَلَّةَ إِبْرَاهِيمَ: مَلَّةَ إِبْرَاهِيمَ (۱۶۷) / عَلَى
جَمِيعٍ: وَعَلَى جَمِيعٍ (۱۶۷) / وَأَرْزُقُهُمْ: وَأَرْزُقُهُمْ (۱۷۰) / النَّبُوءَةَ: النَّبُوءَةَ (۱۷۷) / لَمَوْلَاهُ:
لَمَوْلَاهُ (۱۸۳) / وَجَهَ الْكَاذِبِينَ: وَجَهَ الْكَاذِبِينَ (۱۸۷) / فِي الْآحْيَاءِ: فِي الْآحْيَاءِ:

الأحياء (١٩٧) / يشتري: يشتري (٢٠٨) / لسارقون: لسارقون (٢٤٧) / بيضاة مَرَجَاةٍ: بيضاة مَرَجَاةٍ (٢٥٥) / آتَرَكَ اللهُ: آتَرَكَ اللهُ (٢٥٦) / على أَحْبَابِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ: على أَحْبَابِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ: على أَحْبَابِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ (٢٦٢) / اذْ نَجَّيْنَا اللهُ: اذْ نَجَّيْنَا اللهُ (٢٨٢) / اِمْكُثُوا ... لَعَلِّي: اِمْكُثُوا ... لَعَلِّي: اِمْكُثُوا ... لَعَلِّي (٢٩٦) / فَاخْلَعْ: فَاخْلَعْ (٢٩٨) / فَاسْمِعْ: فَاسْمِعْ (٢٩٩) / بَثْنًا: بَثْنًا (٣٠٨) / الْحَمْدُ ... لَا حَوْلَ: الْحَمْدُ ... لَا حَوْلَ (٣١٥) / فِرْعَوْنُ وَ قَوْمَهُ: فِرْعَوْنُ وَ قَوْمَهُ (٣١٦) / وَلَا تُشْمِتْ: وَلَا تُشْمِتْ (٣٢٤) / و ...

اشعار عربی و فارسی

تمامی اشعار این کتاب در جلد نخست - به جز چند بیت عربی - فارسی است و بسیاری از آنها سروده شاعران نامداری چون: فردوسی، سعدی، حافظ، مولوی، سنایی و ... می باشد که شایسته بود مصحح محترم با مراجعه به دیوان این شاعران هم مأخذ اشعار را ذکر می کرد و هم در دام اشتباهها و سهوهای که نمونه ای از آنها در زیر ذکر می شود، گرفتار نمی آمد:

ص هفتاد و شش، س ٢٠:

فصاحت به عرف اهل کمال هست اقلال لفظ بی اخلال
وزن شعر در این بیت مختل است.

ص هشتاد و سه، س ٤:

و اذا بدت شمس النهار و وجهه رجعت وضوء الشمس منه كاسف
«وجهه» صحیح است، نه «وجهه».

ص هشتاد و پنج، س ٣:

اذا افتخر الابطال يوماً بسيفهم وعدده ما يكسب المجد والكرم
با توجه به معنا و ساختار عبارت، «وعدده ما يكسب» نمی تواند صحیح باشد و ظاهراً «وعدوه مئا يكسب» باید باشد.

ص هشتاد و شش، س ٢٣:

کافتی نبود بتر از ناشناخت

«که» در ابتدای مصراع، جزء مصراع نیست و این مصراع از بیت مولوی است که در برخی چاپها به جای «آفتی»، «علتی» آمده. تمام بیت اینچنین است:

آفتی نبود بتر از ناشناخت تو بر یار و ندانی عشق باخت^{١٢}

ص ۴۴، س ۱۵:

تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَ مِنْ عَلَيْهَا وَ وَجْهُ الْأَرْضِ مُغْبَرٌ قَبِيحٌ

«تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ» و «مُغْبَرٌ» درست است. در باورقی همین صفحه نیز چند بیت عربی آمده است که به اغلاط آن اشاره می‌شود:

الْوَجْهُ الْمَلِيحُ؛ الْوَجْهِ الْمَلِيحِ / قَتِيلٌ؛ قَتِيلٌ / قَدْ تَضَمَّنَتْهُ؛ قَدْ تَضَمَّنَتْهُ / وَجَاوَرْنَا؛ وَجَاوَرْنَا.^{۱۳}

ص ۶۴، س ۳:

منعم به کوه و دشت و بیان غریب نیست هر جا رسید خیمه زد و بارگاه ساخت
«بیابان» درست است، نه «بیان». این بیت از سعدی است و مصراع دوم آن اینچنین نیز آمده است:

هر جا که رفت خیمه زد و خوابگاه ساخت^{۱۴}

ص ۹۰، س ۵:

عَصَتْ عَادٌ رَسُولَهُمْ فَاَمْرًا

«رَسُولَهُمْ فَاَمْرًا» صحیح است.^{۱۵}

ص ۹۰، س ۱۲:

أَخْتَرْتُ رَمَادًا وَمَدًّا لَا يَبْقَى مِنْ آلِ عَادٍ أَحَدًا وَلَا يَسْتَرِكُ وَالِدًا وَلَا وَلَدًا

این مطلب اصلاً شعر نیست، بلکه عبارتی منثور است که می‌بایست در ادامه مطلب پیشین می‌آمد.^{۱۶} علاوه بر اینکه «أَخْتَرْتُ» درست است، نه «أَخْتَرْتُ».

جالب اینکه در اینجا مطلبی به صورت شعر و در جایی دیگر یک بیت شعر به صورت عبارتی منثور آن هم مغلوط آمده: ص ۲۱۴، س ۱۴-۱۵: «يَزَادُ جَمَالَهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَيَزَادُ الْقُلُوبَ بِهَ افْتِتَانًا» که باید این گونه باشد:

يَزَادُ جَمَالَهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَيَزَادُ الْقُلُوبَ بِهَ افْتِتَانًا

ص ۱۱۸، س ۲۲:

مردم از صورت بی‌جان چه تمتع جویند باری آن بت پرستید که جانی دارد

این بیت از سعدی است و با توجه به وزن شعر، «بپرستید» درست است، نه «پرستید». این بیت در کلیات سعدی چنین آمده است:

کافران از بت بی‌جان چه تمتع دارند؟ باری آن بت پرستند که جانی دارد^{۱۷}

ص ۱۲۹، باورقی:

به دیوان چنین گفت کامروز کار
«به رنج و به سختی» صحیح است.^{۱۸}
ص ۲۰۷، س ۱۲:

این شهر پر از حدیث و این روی نکوست
واو در مصراع نخست زاید به نظر می‌رسد و مصراع باید این گونه باشد: «این شهر پر
از حدیث آن روی نکوست».
ص ۲۶۲، س ۲۳-۲۴:

اگر دلبر به ما جورآزمای است
اگر از ما دیر دیر آید به یادش
همانش در دل و در دیده جای است
حقوق خدمت ما یسار بادش
«اگر» در آغاز مصراع دوم باید به صورت مخفّف «گر» شود تا وزن شعر به سامان
آید.

ص ۳۱۱، س ۱۰:

صحبت ابلهان چو دیگ تهی است
انسردون خالی و برون سهی است
در مصراع دوم «سهی» درست نیست، «سهی» مخفّف سیاهی صحیح است. در
ضمن، این مصراع در حدیقة الحقیقة سنایی چنین آمده است:
از درون خالی از برون سهی است^{۱۹}

ص ۳۷۶، س ۱۰:

چنین است رسم سرای غرور
با توجه به وزن شعر، «گاه» در مصراع دوم نادرست و «گه» صحیح است.

اغلاط مفهومی و بدخوانیها

بی هیچ گفت و گویی آشکار است که در تصحیح متون، پی بردن به لغزشها و فهم
اغلاط راه یافته به متن و اصلاح آنها، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. به گونه‌ای
که باید گفت اساساً به همین دلیل است که فنّ احیای متون را «تصحیح» نام نهاده‌اند.
بنابر این، اگر بر فرض محال بپذیریم که متنی می‌تواند بدون مراجعه به نسخه یا
نسخه‌های خطّی «تصحیح» شود، بدون شک نمی‌توان با وجود اغلاط، نارساییها و
بدخوانیهای فراوان آن را تصحیح خواند و حقّ آن است که به چنین کاری «رونویسی
شتاب زده و کم‌دقّت» اطلاق شود و همچون نسخه‌ای که کاتبی آن را نگاشته و خود

محتاج تصحیح است به حساب آورد. حال در این میان با ذکر مواردی از نارساییها و اغلاط مفهومی این کتاب، قضاوت را به خوانندگان می‌سپاریم تا آنان خود معلوم کنند که روضه الصفای جدید را چه باید نامید.

ص هفتاد و پنج، س ۵: روضه شمایم عنبرین لنائیم صدق و صفا. «لنائیم» بی معنی است و ظاهراً باید «نسایم» باشد.

ص هشتاد و دو، س ۱: نقاد قدرتش بر قدر خندد و مضای رضایش ره بر قضا بندد. «نقاد قدرتش» بی معنی است و «نفاذ قدرتش» درست است.

ص هشتاد و دو، س ۱۶-۱۷: مربی دین است و مقوی شرح «مقوی شرح» درست است.

ص هشتاد و دو، س ۲۴-۲۵: به ناخج نصف پای عدوان شکسته. ظاهراً «به ناخن» صحیح است.

ص هشتاد و چهار، س ۱۵-۱۶: منتج نتایج بدیع و مبعث موالید منیع می‌کردند. «می‌گردند» صحیح است.

ص هشتاد و هشت، س ۱۵: از سن شباب و صیادت آثار فطانت و ذکاوت بر ناصیه حال آشکارا همی بود.

«از سنّ شباب و صباوت، آثار فطانت...» صحیح است.

ص نود، س ۴-۵: لقب نبتل و منصب جلیل.

«لقب نبیل» صحیح است.

ص نود، س ۱۱: رجای واثق به خدای فایق ثابت در پشه امید در منبت خاطر ثابت است.

از این جمله معماً گونه معنایی دستگیر نمی‌شود.

ص نود و هشت، س ۱۴: چون مجملی نگاشته‌اند....

احتمالاً «نگاشته آمد» صحیح است.

ص ۷، س ۲۰: بر مقتضی صوایدید آن مجتهد مصیب.

مجتهد مصیب - به تخفیف یاء - درست است.

ص ۸، س ۱۷-۱۸: ختم بر دعای بی‌شائبه ریای اولی می‌نماید.

«بی‌شائبه ریاء، اولی می‌نماید» درست است.

ص ۱۲، س ۹: اگر اعتراضی وارد گردد اذکیا دانند که مورّد آن کیست.

«مورِد» به معنای گلگون و به رنگ گل است و در اینجا معنا ندارد. واژه صحیح در این عبارت «مُورِد» - به ضمّ میم و بدون تشدید راء - اسم فاعل از مصدر «ایراد» است که در اینجا به معنای آورنده و ذکر کننده است.

ص ۱۴، س ۱۲-۱۳: و از محض عنایت کردگار با سهل و جهی گذشته است.
«به آسهل و جهی» صحیح است.

ص ۲۶، س ۱۱: حی بالذات و محیی غیر است.

«محیی» - به تخفیف یاء - اسم فاعل از مصدر «إحیاء» درست است.

ص ۶۱، س ۲۱-۲۲: در اثنای این مقال حضرت باری عزّ شأنه مَلِکِی به محاکمه ایشان فرستاد و آن مَلِک

«مَلِک» به معنای پادشاه و «مَلِک» به معنای فرشته است. بنا بر این با توجه به قراین، آشکار است که در این عبارت در هر دو مورد، «مَلِک» - به فتح لام - صحیح است. این اشتباه در جاهای دیگر نیز تکرار شده و مصحح محترم در مورد این واژه با حرکت گذاری، تقریباً در همه جا بر اشتباه خود پافشاری نموده است. بنگرید به: ص ۱۳۰، س ۱۸: «آن مَلِک او را ۳ روز امان داد» / ص ۱۳۱، س ۷-۸: «آن مَلِک نصیحت نمود بنیاد کرده» / ص ۴۰۶، س ۲: «روزی فرشته‌ای ... آن مَلِک گفت».

ص ۶۳، س ۱۵: عیش خود را منقض گردانید.

«منقض» به معنای تیره و ناگوار درست است.

ص ۷۷، س ۱۱-۱۲: در طبقه اول طیور بودند و در اواسط آدمیان و در آخر و حوش.

«اوسط» صحیح است، نه اواسط.

ص ۷۹، س ۱۸-۲۱: بعضی از اهل تاریخ گویند که نوح ۲۵۰۷ ساله بود که به دعوت قوم مأمور شد و مدّت ۹۵۰ سال دیگر عمر یافت و بر این تقدیر مدّت حیاتش ۱۴۵۰ سال باشد و مجموع زمان دعوتش پیش از طوفان و بعد از طوفان ۱۲۰۰ سال بود.

باید گفت: یا «اهل تاریخ» جمع و تفریق بلد نبوده‌اند، یا در ذکر اعداد و ارقام یاد شده اشتباهی رخ داده است. زیرا مدّت حیات نوح، با توجه به این اعداد و ارقام، ۱۲۰۰ سال می‌شود، نه ۱۴۵۰ سال. از سویی دیگر اگر مجموع زمان دعوت پیش و پس از طوفان یعنی ۱۲۰۰ سال درست باشد و حضرت نیز در آغاز مأموریت برای دعوت قوم

خویش ۲۵۰ سال داشته باشد، در این صورت نمی تواند ۹۵۰ سال برای مدت عمر حضرت پس از طوفان، صحیح باشد.

ص ۹۲، س ۱۲: خلو در این جهان از مستحیلات است.

«خلود» صحیح است، نه خلو.

ص ۹۵، س ۹-۱۰: و از کمال سیاستش بازار تعرض تیهو پهلو تهی کردی.

این عبارت به این صورت نامفهوم و نادرست است. عبارت صحیح اینچنین است: «و از کمال سیاستش باز از تعرض تیهو پهلو تهی کردی» و منظور از «باز» پرنده شکاری است.

ص ۱۰۳، س ۱۲: حرامزاده ارزق چشم.

«ارزق چشم» به معنای زاغ و چشم آبی صحیح است.

ص ۱۰۳، س ۱۳: تمام ممالک و سپاه که تو داری هم از دست اگر خواهد ترا به یک

ساعت از آسیب ضعیف ترین خلقی هلاک گرداند.

ظاهراً از این عبارت چیزی افتاده است و باید «هم از دست خواهی داد» باشد.

ص ۱۰۴، س ۳: سه نوبت بانک کرد.

«بانگ کرد» صحیح است. این اشتباه در جای دیگری نیز تکرار شده است. بنگرید

به: ص ۴۰۳، س ۲۰: «چون خروس بانک کرد».

ص ۱۲۱، س ۱۰: چون صبح ملمع نقاب چهره نورگستر، چور پیکر آفتاب و لمعان

اشراقات او را مشاهده فرمود.

همان گونه که ملاحظه می شود این عبارت مبهم و نامفهوم است و صحیح آن چنین

است: «چون صبح ملمع نقاب، چهره نورگستر حور پیکر آفتاب و لمعان اشراقات او را

مشاهده فرمود». ناگفته نماند که ترکیب ملمع نقاب و حور پیکر هر دو در شعر شاعران

به کار رفته است. خاقانی می گوید:

زد نفس سر به مهر صبح ملمع نقاب خیمه روحانیان کرد معنبر طناب^{۲۰}

و نظامی گوید:

تا بر آن حور پیکران چو ماه چشم نامحرمی نیابد راه^{۲۱}

ص ۱۳۶، س ۱: شردمه قلیله ای از ایشان.

«شردمه قلیله ای» درست است. شردمه یک واژه است و به معنای گروه اندک

می باشد.

این واژه در ص ۱۸۶، س ۱۳ نیز نادرست و با فاصله آمده است: «به زعم شر ذمه قلیلی».

ص ۱۴۷، س ۲۲: اخلان و اخوان.

جمع خلیل، «أَخْلَاء» و «خُلَّان» آمده است. پس «اخلان» صحیح نیست.

ص ۱۶۶، س ۵: سال آن حضرت را در حین اختتام زیاده از این نیز گفته‌اند.

با توجه به مطالب قبل و بعد آشکار است که «اختتان» درست است، نه اختتام.

ص ۱۸۵، س ۵: قصه‌ای که هدایتش مشیر به مودت و محبت است؛ و وسطش مبنی

از شوق و هجرت و نهایتش مشتمل بر عصمت و رحمت و مغفرت است.

«قصه‌ای که بدایتش مشیر به ... و وسطش مبنی از شوق و ...» صحیح است.

ص ۱۹۰، س ۷: دواعی حق و حسد.

«دواعی حقد و حسد» درست است.

ص ۱۹۳، س ۱۸: از آنچه در خیالت دیرتر کشد.

ظاهراً «از آنچه در خیال است دیرتر کشد» درست است. عبارت «از آنچه متصور

است بیشتر امتداد یابد» پس از عبارت مذکور، قرینه خوبی برای این حدس می‌تواند

باشد.

ص ۱۹۵، س ۳-۴: ای برادر تو در شفقت از همه برادران بیشتری و در مردمی و

مروت از همه بیشتر.

تکرار «بیشتر» در این عبارت نمی‌تواند مراد مؤلف بوده باشد و باید آن را به یکی از

این دو صورت تغییر داد: «ای برادر ... بیشتری و در ... بیشتر» یا «ای برادر ... بیشتری و

در ... بیشتر».

ص ۲۰۹، س ۲۳: در باب تفصیل کتاب کریم بر باقی صحف سماوی حدیث فرمود.

«در باب تفصیل کتاب ...» درست است. در ص ۲۱۰، س ۲ نیز همین اشتباه تکرار

شده است: «به چه سبب قرآن را بر سایر کتب انبیا ترجیح و تفصیل می‌دهید؟».

ص ۲۲۱، س ۲۳: مگر آنکه به زندان برده شود یا به عذابی الیم عقوبت کرده‌اید.

«عقوبت کرده‌اید» صحیح است.

ص ۲۲۶، س ۲۳: شهرة آفاق در تلخی ایتمام فراق.

«تلخی ایتمام» درست است.

ص ۲۲۸، س ۲۰: خواب نادیده از تلقای نفس راست آوردند و معروض رأی

صدیق گردانیده طالب تغییر شدند.

«طالب تعبیر» صحیح است.

ص ۲۳۱، س ۲۰-۲۱: مجموع گفتندی که این اضغاث و احلام است و ما تعبیر جواب شوریده عالم نیستیم.

«این اضغاث احلام است و ما [به] تعبیر خواب شوریده، عالم نیستیم» درست است.

ص ۲۳۲، س ۱۱: به کمال صورت و لطیف سیرت.

«لطف سیرت» درست است.

ص ۲۳۳، س ۲: پس از بیاید هفت سال.

«پس از آن...» صحیح است.

ص ۲۴۴، س ۱۷: به الوان اطعمه و صنایع اشربه.

«اصناف اشربه» درست است.

ص ۲۵۹، س ۱۹: معلوم نیست حکمت الهی در آن منبع چه بود.

«در آن منع» درست است.

ص ۲۶۵، س ۸: او را از افعال ردیه نهی فرموده.

«افعال ردیه» یا «افعال ردیئه» درست است.

ص ۲۶۶، س ۸-۱۰: هر خروس سفید... صیاح او.

«صیاح او» صحیح است. صیاح به معنای بانگ است.

ص ۲۶۷، س ۲۳: زمان هجران فرقت.

«زمان هجران و فرقت» درست است.

ص ۲۹۶، س ۱۱: هر دو به این حکم راضی شده.

«حکم» صحیح است. حکم به معنای داور و قاضی و حکم به معنای رأی داور و

قاضی است و با توجه به سطور پیشین این عبارت روشن است که در اینجا رأی داور و قاضی مراد است، نه خود او.

ص ۳۰۴، س ۷: تو آنی که مدتی در یمان ما بودی.

ظاهراً «در امان ما بودی» صحیح است.

ص ۴۰۶، س ۲: مردم را از جاده مستقیم به وادی ضلالت و غواید افکندند.

«ضلالت و غوایت» درست است.

ص ۴۱۴، س ۵: حکیم علی الاطلاق وحی فرستاد که به شاهد و یمن قضایای عباد را به فیصل رساند.

«به شاهد و یمن، قضایای عباد را به فیصل رساند» درست است. یمن اصطلاحی فقهی و حقوقی و به معنای سوگند است. منوچهری می‌گوید:
قول او بر جهل او هم حجت است و هم دلیل

فَضْلٍ مِنْ بَرِّ عَقْلِ مَنْ هَمَّ شَاهِدٌ اسْتِ وَ هَمَّ يَمِينٌ ۲۲

ص ۴۱۶، س ۱۴: من با وی وعده کرده بودم که نسبش را بسیار گردانم و بعد از ایجاز وعده....

«انجاز وعده» به معنای وفا کردن به وعده، صحیح است.

ص ۴۱۸، س ۱۵: عدد عوام را به غیر از خالق الانعام کسی نمی‌دانست.

«خالق الانام» درست است. فرق «انام» و «انعام» ظاهراً بر کسی نباید پوشیده باشد!

اغلاط املائی

راه‌یابی اغلاط املائی به هر کتابی برای خواننده ناخوشایند است و گاهی حتی اعتماد او را به اصل کتاب کم می‌کند. این مسئله آن‌گاه که پای متون در میان باشد، ناخوشایندتر است و از همین رو باید دقت بیشتری کرد تا این‌گونه خطاها وارد متن نشود، هر چند که گاهی دقت به تنهایی نیز کارساز نیست و باید با درک عمیق‌تر متن و وسعت بخشیدن به دایره لغات و معانی آنها از بروز چنین لغزشهایی جلوگیری کرد.

ص ۹، س ۱: علیهم التهیة: علیهم التھیة.

ص ۳۵، س ۱۵: مناخج: مناهج.

ص ۶۵، س ۲۰: ارتقاع اسلام: ارتقاء (ارتقای) اسلام.

جالب اینکه در پاورقی نیز آمده: «برخی از نسخ: ارتقاع».

ص ۷۲، س ۹: از وخامت عاقبت زاهل: ... ذاهل.

ص ۱۱۵، س ۲۴: نظارت گلشن: نضارت گلشن.

ص ۱۲۴، س ۲۱: مقید و مغلوب: مقید و مقلوب.

ص ۱۴۳، س ۹: حضرت وهاب بی ظنت: حضرت وهاب بی ضنت.

ص ۲۶۶، س ۲۵: خطا و ذلت: خطا و زلت.

این اشتباه چند جای دیگر نیز تکرار شده است. بنگرید به: ص ۴۰۹، س ۸: «ذلتی از

وی در وجود نیاید» / ص ۴۱۱، س ۱۴: «صدور ذلت» / ص ۴۱، س ۱۰: «بر ذلت او تنبیهی نموده» / ص ۴۱۲، س ۱۵: «ذلت ترا عفو کردم» / ص ۴۱۳، س ۲۷: «غفران ذلت».

«زُلت» به معنای خطا، گناه و لغزش آمده و نباید آن را با «ذلت» به معنای خواری اشتباه گرفت.

- ص ۲۸۲، س ۱۱: چگونه گزاریم: چگونه گذاریم.
ص ۲۹۲، س ۱۸: باز گزار: باز گذار.
ص ۳۰۸، س ۱۲: قطع و صلب: قطع و سلب.
ص ۳۸۹، س ۲۰: آذرم: آزر
ص ۳۹۷، س ۵: صباحت خد: صباحت خد.
ص ۴۰۳، س ۱: مفاخرت و مباحات: مفاخرت و مباحات.

اغلاط چاپی

وجود اغلاط چاپی شاید از جمله موارد اجتناب‌ناپذیری است که کمتر متنی از آن در امان می‌ماند، اما کار تصحیح متون اقتضا می‌کند که در جلوگیری از راه‌یابی این اغلاط به متن، دقت بیشتری شود.

- ص صد و شش، س ۱۲: کویند: گویند.
ص هفتاد و هفت، س ۳: متأخرین: متأخرین.
ص هشتاد و دو، س ۲۰: بدایع غریبه: بدایع غریبه.
ص هشتاد و چهار، س ۳-۴: مشابهت ظل بذي ظل: مشابهت ظل به ذی ظل.
ص هشتاد و پنج، س ۱۸: تمتشیت: تمشیت.
ص نود و چهار، س ۲۴: خلفای عباس: خلفای عباسی.
ص ۱، س ۱۳: متکای جلالت: متکای جلالت.
ص ۵، س ۲۱: گلزار حمال: گلزار جمال.
ص ۱۲، س ۱۰: مطالب و مقصود: مطلب و مقصود.
ص ۱۲، س ۲۶: صاحت واقعه: صاحب واقعه.
ص ۱۷، س ۲۵: زدایل: ردایل.
ص ۵۳، س ۱: انحاح مامول: انجاح مامول.

- ص ۶۷، س ۱۱: فرشتگاه: فرشتگان.
- ص ۸۵، س ۱۴: باری سبحانه او را: باری سبحانه او را.
- ص ۸۸، س ۲: فساد جحود و عناد: فساد و جحود و عناد.
- ص ۹۰، س ۱۹: چنانچه: چنان که.
- ص ۱۰۱، س ۵: اشراف و اعنان: اشراف و اعیان.
- ص ۱۱۰، س ۱۷: مأجوح: مأجوج.
- ص ۱۱۹، س ۲۰: هرج مرج: هرج و مرج.
- ص ۱۳۶، پاورقی ۱: تلخیصی: تلخیصی.
- ص ۱۳۷، س ۱۲: خداوند عزّ و شأنه: خداوند عزّ شأنه.
- ص ۲۰۵، س ۲۳: احکم الحاکمین: احکم الحاکمین.
- ص ۲۱۵، س ۸: جمال او را: جمال او را.
- ص ۲۲۴، س ۱۷: استعباد جوید: استعباد جوید.
- ص ۲۴۴، س ۲۲: شیوة جاسوسی: شیوة جاسوسی.
- ص ۲۶۵، س ۲۳: یهود را را: یهود را.
- ص ۲۸۱، س ۱۵: متابعتش: متابعتش.
- ص ۲۹۲، س ۲۵: گذشته خبری باز یابد: گذشته خبری باز یابد.
- ص ۲۹۷، س ۶: فرخنده اثرش: فرخنده اثرش.
- ص ۳۰۳، س ۶: دروازه‌ها: دروازه‌ها.
- ص ۳۰۸، س ۱۳: مرجح: مرجح.
- ص ۳۹۵، س ۱: متقارب: متقارب.

یادآوری

۱. بسیاری از متون بر جای مانده از گذشته، به ویژه متون تاریخی و ادبی، گنجینه‌ای از علوم و معارف بشری است که در آفرینش آنها تبخّر و توانایی پدید آورندگانشان در شاخه‌های گوناگون علوم نقشی بنیادین داشته است. از همین رو شایسته است پژوهشگران و محققانی وارد عرصه تصحیح این گونه متون شوند که با شاخه‌های مختلف علم و ادب آشنایی دارند و می‌توانند با درک درست متن و حلّ پیچیدگیهای آن، اثری ارزشمند و محققانه به جامعه فرهنگی عرضه کنند. شاید بتوان گفت راز موفقیت آثاری که از سوی عالمان ذوفنون عرصه علم و ادب و تاریخ تصحیح شده

همین باشد و نیز از همین روست که می‌بینیم بهترین تصحیح از متون تاریخی از آن کسانی است که علاوه بر تاریخ دستی هم در سایر رشته‌ها دارند و با علوم و معارف دیگر بیگانه نیستند. در این باره - بی‌آنکه منظور نگارنده، مصحح محترم روضه الصفا باشد - باید چنین گفت:

آن کس که نیست صاحب این پایه از علوم پای از گلیم خویش فروتر چرا کشد؟
۲. در این مقاله تا حد امکان از پرداختن به مسائل و موضوعات سلیقه‌ای و

ترجیحی پرهیز و تنها به ذکر موارد توجیه‌ناپذیر و لغزشهای ناموجه اکتفا شد.

۳. اسامی خاص و بحث پیرامون درستی یا نادرستی ضبط آنها می‌تواند موضوع مقاله مستقلی باشد که امید می‌رود پس از انتشار فهارس این کتاب - آن گونه که مصحح محترم وعده داده است - بتوان در باره این بخش بهتر و بیشتر سخن گفت.

۴. انتشارات اساطیر از جسورترین ناشرانی است که تاکنون آثار بزرگی را در کارنامه خود ثبت کرده است و از این بابت باید قدردان زحمات گرداندگان آن بود و چنانچه این جسارت با درایت و دقت بیشتری نیز همراه شود، انتشار آثاری ماندگار و مورد اعتماد دانشوران و پژوهندگان را به ارمغان خواهد آورد و خدمتی فراموش ناشدنی به فرهنگ این سرزمین از سوی این ناشر رقم خواهد خورد.

۵. نگارنده در این مقاله سعی داشته به ارزیابی و معرفی کتاب مورد بحث با استناد به بخشهایی از متن پردازد و اگر در این میان مطلبی رنجش خاطر و آزرده‌گی مصحح محترم را فراهم کرده، از ایشان پوزش می‌خواهد و احترام او را لازم می‌شمارد. چه آنکه باور نویسنده این سطور آن است که هر کس به هر میزان در این سرزمین تن به سختیهای جان‌گرای کارهای تحقیقی و فرهنگی می‌دهد و با این کار دست از راحت و آسایش دنیوی می‌شوید، باید او را عزیز و حرمتش را نگاه داشت. خداوند به ایشان توفیق و کامیابی فروتر کرامت کند.

پی‌نوشتها

۱. فهرستواره کتابهای فارسی، به کوشش احمد منزوی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول: ۱۳۷۴، ج ۱، صص ۶۲۲-۶۲۳.

۲. سبک‌شناسی، ملک الشعراء بهار، مؤسسه انتشارات امیرکبیر (کتابهای پرستو)، ج ۴: ۱۳۵۵، ج ۳، ص ۳۶۸. فهرست کتابهای چاپی فارسی، خانبابا مشار، ج ۲: ۱۳۵۰، ج ۲، صص ۲۷۰۶-۲۷۰۷.
۳. پیشگفتار مصحح، ج ۱، ص شصت.
۴. با وجودی که مصحح تصریح می‌کند که از منابع مؤلف در تألیف بهره برده است، اما در فهرست منابع تصحیح که در پایان مقدمه آمده است - جای خالی شماری از منابعی که مؤلف به آنها اشاره کرده و در عین حال امروزه نیز در دسترس می‌باشد، خالی است. از جمله این منابع می‌توان به البدایة و النهایة ابن کثیر، تحارب الأمم ابوعلی مسکویه، مروج الذهب مسعودی، المعارف ابن قتیبه، المستظم فی تاریخ الملوک و الأمم ابن جوزی، اشاره کرد. افزون بر این، در برخی موارد نیز تنها از ترجمه منابع استفاده شده و به منبع اصلی که به زبان عربی بوده مراجعه نشده است. مانند: أخبار الطوال دینوری، الشیبه و الإشراف مسعودی، السیرة النبویة ابن هشام، فوح البلدان بلاذری، المغازی واقدی و ...
۵. همان، ص شصت و یک.
۶. همان.
۷. همان.
۸. همان.
۹. برای نمونه به توضیحات مصحح در پانوشت صفحات ۱۹-۲۱ مراجعه شود.
- مثلاً در پانوشت ۱، ص ۱۹ می‌خوانیم: «ابوعبدالله محمد بن اسحاق ... مؤلف کتاب در سیرت حضرت رسول (ص) که به نام سیره ابن هشام اشتهار دارد»، که این پانوشت باید این گونه اصلاح شود: کتابی که ابن اسحاق در سیره نبوی نوشته است، امروزه در دست نیست و سیره ابن هشام روایتی از آن سیره است که ابومحمد عبدالملک بن هشام بن ایوب حمیری آن را از طریق زیاد بن عبدالله بکایی روایت و تهذیب کرده است و این نقل و تهذیب مایه جاودانه شدن نام او به عنوان مؤلف سیره گردید. (بنگرید به: مقاله «ابن اسحاق» در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، صص ۵-۱۰).
۱۰. در جلد نخست این اثر تنها در چند مورد ترجمه روایات نیز در پانوشت آمده، ولی معلوم نیست چرا این کار در مورد تمام روایات و عبارتهای عربی انجام نشده است؟
۱۱. این عبارت، مصراع‌ای از یک بیت است که در متن همچون سایر موارد در سطری مستقل نیامده تا معلوم شود مصراع است.
۱۲. مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون و به اهتمام دکتر نصرالله پورجوادی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول: ۱۳۶۳، دفتر سوم، بیت ۳۷۸۱.
۱۳. بنگرید به: تاریخ الطبری (تاریخ الأمم و الملوک)، محمد بن جریر الطبری، دارالکتب العلمیة، ط ۲: ۱۴۰۸ هـ / ۱۹۸۸ م، ج ۱، ص ۹۲؛ مروج الذهب و معادن الجواهر، ابوالحسن علی بن الحسن بن علی المسعودی، تحقیق: محمد محی‌الدین عبدالحمید، دارالمعرفة، ج ۱، ص ۳۶. در مورد اعراب این ابیات، در پانوشت مروج الذهب نکته درخور توجهی آمده که می‌توان به آن مراجعه کرد.
۱۴. بنگرید به: کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ج ۱۰: ۱۳۷۶، ص ۱۱۳.
۱۵. بنگرید به: تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۱۲۷.
۱۶. بنگرید به: الکامل فی التاریخ، محمد بن محمد بن عبدالواحد الشیبانی، تحقیق: أبوالفداء عبدالله القاضی، دارالکتب العلمیة، ط ۲: ۱۴۱۵/۱۹۹۵، ج ۱، ص ۶۶. کلیات سعدی، ص ۴۷۴.
۱۷. بنگرید به: شاهنامه، به کوشش دکتر عزیزالله جوینی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۲۵۵.

۱۸. حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة، ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، تصحیح و تحشیه: مدرّس رضوی، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، ص ۴۵۵.
۱۹. دیوان خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، انتشارات زوّار، ج ۳: ۱۳۶۸، ص ۴۱.
۲۰. هفت پیکر، به تصحیح و تحشیه حسن وحید دستگردی، انتشارات علمی، ج ۲: ۱۳۶۳، ص ۲۹۶.
۲۱. دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، انتشارات زوّار، ۱۳۷۰، ص ۹۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی